

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۵۴ - ۳۷

## نقد کازانتزاکیس بر اخلاق مسیحی با تکیه بر مؤلفه‌های عشق، آزادی و عدالت

<sup>۱</sup> محمدحسن برزگر

<sup>۲</sup> ارسطو میرانی

<sup>۳</sup> محمدعلی میر

### چکیده

اخلاق مسیحی از زمان شکل‌گیری تا کنون تحولات و فراز و نشیب‌های گوناگونی را از سر گذرانده است. در دوسده اخیر نقدهایی از سوی اندیشمندان، فلاسفه و الهی‌دانان غربی به کتاب مقدس و آموزه‌های آن، شخصیت تاریخی عیسی مسیح، رفتار و عملکرد کلیسا و رهبران آن در قرون میانه، صورت گرفته است. نیکوس کازانتزاکیس، در نوشته‌های خود، به نقد مسیحیت نهادینه، سیمای ترسیم‌شده از عیسی مسیح در کتاب مقدس و آموزه‌های مربوط به او و رهبانیت مسیحی پرداخته است. وی با تکیه بر مؤلفه‌هایی چون عشق، آزادی و عدالت، مسیحی را ترسیم می‌کند تا الگوی فراروی بشر در دوران مدرنی باشد که دچار بحران اخلاقی و معنوی است. کازانتزاکیس به نقد مسیحیتی می‌پردازد که کلیسا و کشیشان با آموزه‌های جبرگرایانه در صدد توجیه اخلاق منحط جامعه، شکاف فقیر و غنی و سلطه‌ستمرگران و زورگویان بر جامعه است. او رهبانیت مسیحی را تهی از روح خلاقانه‌ای می‌داند که انسان امروز را از زمین جدا کرده، ولی او را به آسمان نمی‌رساند. این پژوهش برآن است که نقدهای کازانتزاکیس بر اخلاق مسیحی را با روش توصیف و تحلیل داده‌ها در برخی آثار او عرضه نماید.

### واژگان کلیدی

اخلاق مسیحی، مسیح، عشق، عدالت، آزادی، مبارزه، کازانتزاکیس.

۱. دانشجوی دکتری، گروه الاهیات، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد گرگان، گرگان، ایران.

Email: barzegarmohammadhasan@gmail.com

۲. استادیار، گروه الاهیات، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد گرگان، گرگان، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: arastoomirani@gmail.com

۳. استادیار، گروه الاهیات، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد گرگان، گرگان، ایران.

Email: mohammadalimir.60@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۹/۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۶/۱۰

## طرح مسأله

مراد از اخلاقیات، مباحثی است که به راه‌های عملی اخلاقی‌زیستن و فضائل فردی و جمعی می‌پردازد. (Curran, 1987: 340) اخلاق، عبارت است از ادامه‌ راهی در زندگی که با صلح، صدق و راستی همراه است. راهی که چنان سنجیده شده باشد که نه موجب آزار خود آدم گردد و نه موجب آزار دیگران (کریدرز، ۱۳۷۳: ۱۱۸-۱۱۹). «اخلاق یک قاعده رفتار انسانی است یعنی رفتاری اخلاقی است که مطابق با اراده و بر مبنای عقل باشد» (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ۸۵). ایمانوئل کانت<sup>۱</sup>، «تنها انگیزه‌ راستین برای عمل اخلاقی را احترام به اصول اخلاقی می‌داند» (رونزو، ۱۳۹۵، ۹۱). نویسندگان کتاب عقل و اعتقادات دینی بر آنند که: «از منظر دینی، «اخلاقی بودن» عبارتست از عمل کردن بر اساس قواعدی وحیانی (یا تکلیفی) که پایه و اساس آنها خداوند است» (مایکل پترسون و دیگران، ۱۳۷۶، ۴۵۶).

رالف مکی‌نری<sup>۲</sup>، در کتاب اخلاق مسیحی بر آن است که «امانوئل کانت پیشگام کسانی است که مسیحیت را از اساس آموزه‌ای اخلاقی تعبیر و تفسیر می‌کنند» (مکی‌نری، ۱۳۸۶، ۲۱). آنچه در رویکرد اخلاق مسیحی بسیار حائز اهمیت است، مواعظ، آموزه‌ها و رفتار عیسی مسیح به‌عنوان اساس شاکله‌ اخلاق مسیحی است. محور موعظه‌های اخلاقی عیسی مسیح، آن‌بخش از موعظه‌ روی کوه است که به‌عنوان نیکبختی‌ها معروف است. نیکبختی‌ها به‌عنوان الگوی اخلاق مسیحی به‌شمار می‌رود (مفتاح، ۱۳۹۳: ۱۰۶). اگوستین<sup>۳</sup>، این موعظه را معیار کامل زندگی مسیحی می‌دانست. (Augustin, 2001: vol. 6:13)

پیشینه نقد اخلاق مسیحی به قرن شانزدهم میلادی بر می‌گردد، که لوتر با نوشتن کتاب آزادی مؤمن مسیحی به نقد کلیسا و پاپ می‌پردازد. و سپس با از بین رفتن نفوذ و سلطه کلیسا، اندیشمندان، خصوصاً در دو قرن اخیر فرصت یافتند به نقد اخلاق مسیحی که شامل آموزه‌های مسیحیت، کتاب مقدس و شخصیت عیسی مسیح بود بپردازند. از جمله فیلسومان و دانشمندان غربی منتقد به مسیحیت و اخلاق مسیحی در قرن بیستم، می‌توان به فردریش نیچه<sup>۴</sup>، کارل مارکس<sup>۵</sup>، برتراند راسل<sup>۶</sup>، اشاره کرد. شدیدترین نقدها از آن‌ نیچه فیلسوف آلمانی است. او اخلاق مسیحی را اخلاق فرومایگان و عامل زوال اخلاق و ارزش‌ها می‌داند و از افول ارزش‌ها به مرگ خدا تعبیر می‌کند (نیچه، ۱۳۹۶، ۱۸-۱۹). در واقع، نیچه بر علیه روایت کوتاه‌بینانه از مسیحیت

1. Immanuel Kant
2. Ralf Machinery
3. Augustin
4. Friedrich Nietzsche
5. Carl Marx
6. Bertrand Russell

که خود در آن رشد یافته بود، شورید. و دین نهادینه شده را نوعی نفرین تلقی کرد (پت فیشر، ۱۳۸۸، ۴۲). برتراندراسل، منتقد اخلاق مسیحی و آموزه های کلیسایی نیز، بر آن است که، کلیسا با هر اقدامی که در مقابله با برده داری، برابری نژادی، رشد اخلاقی و عواطف و احساسات و مبارزه با جنگ صورت می گیرد به مخالفت برمی خیزد. و مسیحیتی را ترویج می کند که مخالف توسعه اخلاق در جهان است (راسل، ۱۳۹۷، ۳۹). مارکس هم که دین را افیون توده ها نامید، از این رو بود که، آموزه های مسیحیت کلیسایی همه در توجیه وضع موجود و تسلیم در برابر نابرابری ها بود (ویلیم، ۱۳۷۷، ۸). علاوه بر این فیلسوفان غیر مسیحی و خداناباور، نویسندگانی هم بودند که همچون کازانتزاکیس، در حین باور به خدا و عشق به مسیح، منتقد مسیحیت نهادینه بودند، از جمله فیلسوف دانمارکی، سورن کی یرگگور (اندرسن، ۱۳۸۷)، و فیودور داستایوسکی، نویسنده روسی (داستایوسکی، ۱۳۸۳).

در واقع، با رفتار و رویکرد مسیحیت نهادینه و کلیسای حاکم بر قرون وسطی، تمامی ارزش ها به افول گراییده بود. مبارزه کلیسا با غریزه جنسی و تقبیح ازدواج و ارزش قائل نشدن به تشکیل خانواده و روح آخرت گرایی حاکم بر آموزه های کلیسا و آموزه های کتاب مقدس، جامعه مسیحی را از توجه به دنیا بازداشته بود. با ایجاد رنسانس و انقلاب علمی و صنعتی در دنیای غرب، موجی از روی گردانی نسبت به آموزه های آخرت گرایانه کتاب مقدس و توجه به زیست دنیایی و زندگی مادی بوجود آمد.

نیکوس کازانتزاکیس<sup>۱</sup>، نویسنده مشهور یونانی، از جمله منتقدین اخلاق مسیحی در قرن بیستم است که با نوشتن رمان هایی چون مسیح باز مصلوب، آخرین وسوسه مسیح، آزادی یا مرگ، زوربای یونانی، باغ سنگی و نیز کتاب گزارش به خاک یونان، به نقد آموزه های کتاب مقدس در ترسیم سیمای مسیح، مسیحیت نهادینه، یعنی؛ رفتار کلیسا، کشیشان، عامه مسیحیان، و نیز، نقد رهبانیت مسیحی پرداخته است.

از نقدهای کازانتزاکیس به مسیحیت نهادینه، دور بودن کلیسا و جامعه مسیحی از آموزه های عیسی مسیح در توجه به عشق و محبت به همسایه (همنوع) است که در مسیح باز مصلوب بازتاب یافته است. او در این رمان جامعه ای از مسیحیان را به تصویر می کشد که در آن نشانی از ارزش های اخلاقی چون عشق و دوستی و مهربانی و دلسوزی نیست. نقد دیگر او، متوجه آموزه های کتاب مقدس در ترسیم سیمای عیسی مسیح است، که از او پیامبری سازشکار و ستم پذیر و بی تفاوت در برابر زورگویان و ستم پیشگان ترسیم کرده است. کازانتزاکیس بر آن است، سیمایی از مسیح ترسیم نماید که حامی ستم دیدگان و دشمن ستمگران باشد. او با وجود تأکید بر

عشق و مهربانی در روابط بین مردم، آن را در پذیرش حق ستمدیدگان کافی نمی‌داند، بلکه مبارزه و به‌دست‌گرفتن شمشیر و ایستادگی در برابر ستم‌پیشگان را توصیه می‌کند. وی آزادی از حکومت جور را لازمه رسیدن به یک جامعه برابر و بدور از تبعیض می‌داند. در نگاه او، نجات‌بخشی عیسی مسیح در فداشدن بخاطر گناهان مردم نیست، بلکه در رهایی از بند ستم و بی‌عدالتی و ایجاد جامعه‌ای با امکانات مساوی زندگی است. یکی از مؤلفه‌های کازانتزاکیس در رویکردش به نقد اخلاق مسیحی، آزادی است. کودکی او همزمان بود با اشغال سرزمینش توسط ترکان عثمانی. در گزارش به‌خاک یونان می‌گوید: آنچه بیش از معلم و مدرسه برای او اهمیت داشت، مبارزه کُرت با ترکیه بود. پدر کازانتزاکیس به او می‌گفت حال که نمی‌توانی تفنگ بدست بگیری، پس قلمت را تفنگی بساز برای آزادی کُرت (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷، ۹۲). وی کتاب آزادی یا مرگ را در راستای آزادی سرزمینش از اشغال ترکان عثمانی نوشت. در نقد رهبانیت مسیحی نیز، از قهرمان قدیس سخن می‌گوید. در نگاه او، رویکرد راهبان در ترک خانمان و گوشه‌گیری از دنیا چاره کار نیست. معنویت اینچنین؛ فرد را از زمین جدا می‌کند ولی به آسمان نمی‌رساند. او مسیح را الگویی متعال برای بشر امروز می‌داند که همه مراحل یک انسان مبارز را طی کرد، و تمامی موانع را از سر راه خویش برداشت و به معراج ایثار یعنی صلیب و به معراج معنویت یعنی خدا دست یافت (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷، ۳۱۴-۳۱۵).

این نوشتار بر آن است که نقدهای کازانتزاکیس بر اخلاق مسیحی را با توجه به مؤلفه‌های عشق، آزادی و عدالت، مورد بررسی و تحلیل قرار داده و به این پرسش پاسخ دهد که کازانتزاکیس چه نقدهایی را بر اخلاق مسیحی وارد نموده است؟ روش بررسی در این نوشتار، توصیف و تحلیل برخی آثار کازانتزاکیس در رویکرد منتقدانه‌اش به اخلاق مسیحی است.

### ۱- نقد کازانتزاکیس به آموزه‌های انجیل در ترسیم سیمای مسیح

از نقدهای مهم کازانتزاکیس بر اخلاق مسیحی، ترسیم او از سیمای مسیح با توجه به مؤلفه‌های عشق، آزادی و برابری است. نقد او را از دو منظر عدالت‌جویی مسیح و وسوسه‌ها مورد بررسی قرار می‌دهیم.

#### ۱-۱. عدالت‌جویی و ستم‌ستیزی مسیح

آموزه‌ها و رفتار مسیح در انجیل، حول محور عشق و محبت به خدا و هم‌نوع است. این محبت حتی شامل دشمنان نیز می‌شود. چنانکه سفارش میکند «شنیده‌اید که گفته شده است هم‌نوع خود را دوست بدار و از دشمنت بیزاری جوی. لیک به شما می‌گویم که دشمنان خویش را دوست بدارید و برای آزارگرائتان دعا کنید...» (متی ۵: ۴۳-۴۸).

در طول تاریخ سنت مسیحی، مسیح بیش از هر چیز الگوی عشق به بشریت و ایثار عاشقانه بوده است. عیسی برای مسیحیان مانند کسی جلوه می‌یابد که آمده تا فاش سازد «خداوند عشق

است» (لونوار، ۱۳۹۳، ۳۲۰). عیسی می خواهد، شریعت را در عمق دلها وارد کند، مخاطبانش را به گونه ای بار آورد که به رسم نیک خواهانه و بدور از غرض و سودجویی دوست بدارند، او مربی عشق سرشار از نیکخواهی است (همان، ۳۲۴). فرمان به محبت عالی ترین میراث مسیح است و او خود مصداق اعلا ی چنین محبتی است (برانتل، ۱۳۸۱، ۲۰۴). عیسی مسیح تمامی احکام خدا و گفتار انبیا را خلاصه شده در محبت می داند و انجام آن را به منزله انجام تمام احکام می شمرد (پورونی، ۱۳۸۵، ۱۲۷). «او مردم را به یک زندگی آکنده از محبت فراگیر می خواند که نشانه های آن فضائل درونی، وظایف عینی و اعمال برونی معطوف به خدا و همسایه بود» (گروتوس، ۱۳۹۷، ۱۲۸)

برای کازانتراکیس نیز، عشق اهمیتی اساسی دارد. قهرمانان او عشقی فراگیر به بشریت دارند. او در زوربای یونانی، عشق را به همه موجودات گسترش می دهد: «کی بازوان خود را خواهیم گشود تا همه یعنی سنگها و گلها و باران و آدمیان را در آغوش بکشیم؟» (کازانتراکیس، ۱۳، ۱۴۲). در رمان «سرگشته راه حق» نیز چیرگی عشق را نشان می دهد. قهرمان رمان، فرانسوا آسیزی میگوید: «عشق، برادران من، نه جنگ و نه خشونت» (کازانتراکیس، ۱۳۶۳، ۱۸۵). کازانتراکیس، خدای حقیقی مسیح را عشق می داند (کازانتراکیس، ۱۳۶۲، ۳۰۰). عیسی گفت: «من عشق را بسط می دهم. چهار دروازه بزرگ خدا را از شرق، غرب، شمال و جنوب می گشایم تا تمامی ملت وارد شوند. آغوش خدا محله کلیمی ها نیست. تمامی دنیا را در بر می گیرد!» (همان، ۳۵۳). مؤمن مسیحی مسئولیت ناشی از عشق خداوند به بشر را که قید و شرطی و بی پایان است، در وجود عیسی مسیح می بیند (ترول، ۱۳۷۸، ۱۷۰)

سیمای مسیح در مسیح باز مصلوب و آخرین وسوسه مسیح، علاوه بر الگوی عشق، یک چهره مبارز و انقلابی پیدا می کند که برای گرفتن حق ستمدیدگان و برقراری عدالت، با حاکمان جور به مبارزه برمی خیزد. و مردم را به قیام در برابر ستمگران فرامی خواند. می توان گفت؛ مسیح ستمستیز و عدالت جو در روایت کازانتراکیس، یادآور الاهیات رهایی بخش است که در سال ۱۹۶۰م در آمریکای لاتین شروع شد و کلیسا را بر آن داشت که به یاری و حمایت ستمدیدگان و محرومینی بپردازد که در بند جور ستمگران هستند.

گابریل<sup>۱</sup> در مقاله «عدل از دیدگاه مسیحیت»، بر آن است که چون در نگاه کلی انجیل، همزیستی مداراجویانه بسیار اهمیت دارد، مسائل عدالت در مرکز وحی انجیل قرار دارد. به باور او، «در حقیقت کتاب مقدس - عهد عتیق و عهد جدید- در ابعادی وسیع و در تلاشی پی گیر با حق کشی و بی عدالتی در تاریخ بشری و روابط اجتماعی مربوط به آن نبرد می کند» (گابریل،

۱۳۸۸، ۳۱۹). او می‌افزاید، اگر خداوند یاری‌گر ستم‌دیدگان است، چنین وظیفه‌ای برای مؤمنان نیز هست که به یاری ستم‌دیدگان اجتماعی یا سیاسی بشتابند. بدین‌گونه، همبستگی با بینوایان یکی از پایه‌های اخلاق انجیلی است که عمیقاً با درک انسان از خداوند ارتباط دارد (همان، ۳۲۲). منش اخلاقی عیسی در برابر فقرا در درازنای تاریخ منشاء رفتارهای بشردوستانه و نیکوکارانه بزرگی شده است و شاهد آن رفتار مسیحیان در ابتدای مسیحیت است (گروتوس، ۱۳۹۷، ۱۲۲). «ارکان استوار اندیشه اخلاقی او عبارت بود از محبت به خدا، ایمان به خدا، حیات سعادت‌مندانه، و محبت آشکار و فوق‌العاده به دیگران» (گروتوس، ۱۳۹۷، ۱۲۵). از این‌رو، ضروری است بی‌طرفی در برابر ظلم را کنار گذاشته و آشکارا با فقرا متحد شویم (ترول، ۱۳۷۸، ۱۷۵). کلیسا باید به پیروی از پیامبران، به دفاع از فقرا پرداخته و آنها را نسبت به اعتراض در برابر فقر که نتیجه بی‌عدالتی است آگاه سازد، تا از این طریق با پیروی از سرمشق مسیح، آزادی کامل آنها فراهم شود. (همان)

مسیح در روایت کازانتزاکیس که الگوی عشق و مهربانی است، به مرور می‌فهمد که عشق به تنهایی به کار نمی‌آید. و زورگویان و ستم‌پیشگان و دشمنان عدالت را نمی‌توان با عشق و محبت باوراند که دست از ستم و زور بردارند، بلکه با قهر و خشونت و برگرفتن شمشیر می‌توان آنها را از سر راه برداشت. از این‌رو، در او تحولی از عشق به سمت خشونت پدید می‌آید، و از همه مراحل یک انسان مبارز عبور می‌کند (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷، ۳۱۳-۳۱۴).

کازانتزاکیس، در بیشتر آثار و نوشته‌های خود، علاوه بر عشق، به آزادی و عدالت نیز می‌اندیشد. او کتاب «آزادی یا مرگ» را در باره مبارزه مردم زادگاهش کِرت با اشغالگران نوشت. آنچه بیش از معلم و مدرسه بر او تأثیر گذاشت مبارزه کِرت با ترکیه بود (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷، ۶۸). البته، آزادی برای او رویه دیگر نیز دارد. او خود را آزاد از عقیده و مذهب خاص می‌داند، و سرنوشت روح خود را به سرنوشت هیچ عقیده‌ای پیوند نمی‌زند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۵، ۷). در گزارش به خاک یونان، از سه فریاد بزرگ زادگاهش کِرت سخن می‌گوید: «عشق به آزادی، سرباززدن از پذیرش بندگی روحمان، حتی در ازای بهشت، بازی‌های متهورانه فراتر از عشق و درد، فراتر از مرگ، شکستن قالب‌های کهن، حتی مقدس‌ترین آنها، هنگامی که دیگر گنجایش تو را ندارند... اینها این سه فریاد بزرگ کِرت» (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷، ۴۷۶). وصیت کرده بود بعد از مرگ او بر سنگ قبرش بنویسند: «به امید چیزی نیستم، از چیزی ترسی ندارم. آزادم» (خاکی، ۱۳۸۷، ۵۲). از دیگر سو، او در جوانی با انقلاب سوسیالیستی روسیه و اندیشه‌های لنین ارتباط پیدا کرد و یکی از باورها و اندیشه‌های اصلی او برقراری عدالت و رفع فقر و بی‌عدالتی گردید. در مسیح با مصلوب، از مسیحی سخن می‌گوید که در راه آزادی سرزمینش از دست اشغالگران مبارزه می‌کند. در آخرین و سوسه مسیح هم، نقش مسیح به سمت یک مبارز و آزادی‌خواه تحول

می‌یابد.

کازانتزاکیس از قول مسیح می‌گوید: من شما را به جنگ و نه به میهمانی دعوت کردم. (کازانتزاکیس، ۱۳۶۲، ۲۸۳). از این لحظه به بعد، پرچم خدا را برمی‌افرازیم و به‌سوی جنگ می‌رویم (همان، ۲۸۵). بدین ترتیب مسیح تحول وجودی می‌یابد و از پیامبری صلح‌طلب و مداراجو، به انسانی مبارز و جنگجو تبدیل می‌شود. و تیشه‌ی یحیی تعمیددهنده را به دست می‌گیرد؛ با این باور که «عشق تنها پس از شعله‌ها می‌آید. ابتدا این دنیا تبدیل به خاکستر می‌شود و آنگاه خدا بوستان تازه‌اش را می‌کارد. کودی بهتر از خاکستر وجود ندارد» (همان، ۳۳۶). مسیح فریاد برمی‌دارد: ای ثروتمندان و ای اربابان دنیا گوش دهید. دیگر ستم، ننگ و گرسنگی قابل دوام نیست. آتش در نزدیکی شماست. پایان دنیا فرا رسیده است (همان، ۳۵۲). من برای شمشیر آمده‌ام نه برای صلح. من بذر ناسازگاری را در بین اعضای خانواده‌ها می‌پاشم تا بخاطر من در برابر یکدیگر قرار گیرند. آنکس که در اندیشه‌ی نجات زندگی خود باشد، نجات خواهد یافت (همان، ۳۵۲).

کازانتزاکیس در مسیح باز مصلوب نیز، در پی تحول قهرمان داستانش مسیح، از چهره‌ای آرام و سازش‌پذیر به انسانی مبارزه‌جو و ستم‌ستیز است. مانویوس در نقش مسیح می‌گوید: «عدالت در دنیایی که فاسد و بی‌شرف است اگر مسلح نباشد چه کاری از دستش ساخته است و چگونه می‌تواند پیروز شود؟ امروز نشان خواهیم داد که عصمت هم برای دفاع از خود چنگ و دندان دارد. مسیح تنها بره نیست بلکه شیر هم هست» (کازانتزاکیس، ۱۳۸۵، ۵۸۰). دوست داشتم قدرتی می‌داشتم که در تمام دنیا مردم را از سفید و سیاه و زرد به طغیان و قیام وا می‌داشتم و آنها را تحت لوای ارتش واحد و شکست‌ناپذیری به نام ارتش گرسنگی جمع می‌کردم، تا به شهرهای فاسد و کاخ‌های تبهکار و حرم‌سراهای پر از فسق و فجور قسطنطنیه هجوم می‌برد و آنها را به آتش می‌کشید (همان، ۶۲۱).

کازانتزاکیس در سرگشته‌ی راه حق نیز از قول فرانسوا، آن عاشق پاکبخته‌ی خدا می‌گوید: «از این پس باید برای رستگاری دیگران مبارزه کنیم. اگر ما دیگران را نجات ندهیم، خودمان را هم نمی‌توانیم نجات دهیم» (کازانتزاکیس، ۱۳۷۸، ۱۱۱). لئون، دوست و همراه فرانسوا نیز می‌گوید: برادر فرانسوا، زندگی گردشگاه نیست تا در آن انسانها دو به دو بازو در بازوی هم افکنند و سرود عشق بخوانند. زندگی، خستگی، پیکار و خشونت است (همان، ۱۷۱). او در رمان آزادی یا مرگ، تمامی سخنش، در باب مبارزه و جنگ و خشونت با ترکان اشغالگر برای آزادی سرزمینش و نیز، خدای خشم و انتقام است، نه خدای عشق و محبت. همان خدایی که در عهد عتیق می‌بینیم (خاکی، ۱۳۸۷، ۱۱۷-۱۱۸). بنابراین نقد کازانتزاکیس در روایت او از سیمای مسیح در انجیل، فرارو قراردادن یک الگوی قهرمانی است که علاوه بر عشق و محبت به هم‌نوع، در راه آزادی

مردم از سلطه زورگویان و برقراری عدالت با ستم‌پیشگان مبارزه می‌کند.

## ۲-۱. مسیح و وسوسه‌ها

عهد جدید دو تصویر از مسیح ترسیم می‌کند. در اناجیل هم‌نوا (متی، مرقس و لوقا) مسیح یک انسان است، هرچند به جهت ایمانی که با آن سخن می‌گفت، قدرت معجزه‌آسایی که داشت، پیش‌گویی‌هایی که محقق می‌ساخت، تولدش از باکره و برخاستنش از مردگان، از دیگر انسان‌ها [و پیامبران پیشین] تمایز داشت، در نهایت او یک مصلح اجتماعی، معلم یهودی و به بیان برخی روایت‌های اناجیل هم‌نوا، پیامبری در تداوم سلسله پیامبران بود؛ درست نقطه مقابل انجیل یوحنا و نامه‌های پولس که او را موجودی آسمانی و یا خدای پسر متجسد و مسیح ازلی معرفی می‌کنند (استید، ۱۳۸۷، ۲۹۲). مک‌کواری<sup>۱</sup>، در مقاله «چهره مسیح در مسیحیت معاصر» بر آن است که: «بر اساس مسیح‌شناسی سنتی، عیسی مسیح هم دارای طبیعتی بشری و هم دارای طبیعتی الهی بود. در اندیشه پس از دوره روشنگری، برای مثال شلایر ماخر، تأکید بسیاری بر طبیعت بشری عیسی می‌شد؛ چیزی که تا آن زمان تحت‌الشعاع تأکید فزاینده بر الوهیت او قرار گرفته بود» (مک‌کواری؛ ۱۳۸۲، ۲۳۱). وی می‌افزاید: ما در روزگار کثرت‌گرایی‌ای بسر می‌بریم که در آن، شیوه‌های دیرینه درک سیمای عیسی مسیح کهنه و نخ‌نما شده و هیچ نگاه جدیدی هم جای آن را نگرفته است (همان، ۲۲۹).

کازانتزاکیس، بر آن بود که با نوشتن کتاب رُمان مسیح بازمصلوب و آخرین وسوسه مسیح، سیمایی انسانی و بشری از مسیح به تصویر کشد. آخرین وسوسه را به این انگیزه نوشت؛ تا اسطوره مقدسی را که در تمدن بزرگ مسیحیت غربی نهفته احیاء و تکمیل نماید. او لازمه این کار را تلاشی پر مشقت، مقدس و خلاقانه برای متجلی شدن ذات مسیح می‌داند، با کنارگذاشتن دروغ‌ها و تحقیرهایی که کلیساها و نمایندگان خرقة‌پوش مسیحیت بر شخصیت او روا داشته‌اند و به این ترتیب آن را بی‌قواره کرده‌اند (کازانتزاکیس، ۱۳۶۲، ۸). در واقع، وی بر آن است که سیمای مورد نظر خود را از مسیح، با بازنویسی آموزه‌های انجیل و به تصویر کشیدن وجه مغفول آن، به نمایش گذارد. لوئیس اوینز<sup>۲</sup> در بیان هدف کازانتزاکیس از نگارش آخرین وسوسه مسیح می‌نویسد: «آخرین وسوسه مسیح اساساً به این منظور نوشته شد که بکوشد، با استفاده از قدرتمندترین اسطوره تمدن غرب برای بیان دغدغه‌های کنونی‌اش، انسانیت را از شب تاریک جهان بیرون بکشد و وارد آینده‌ای معنوی کند.» (Owens, 2005, p. 39)

در روایت اناجیل متی و لوقا یکی از مراحل مهم رسالت مسیح آزموده شدنش توسط ابلیس است (متی ۴: ۱-۱۱؛ لوقا ۱۳-۱: ۴) اما در این آزمون‌های دشوار خبری از وسوسه جنسی و

1. John Macquarrie

2. Lewis Owens



زناشویی نیست، گویی ابلیس هم هیچ امیدی به وسوسه مسیح از این راه نداشته است. به طور کلی در سنت مسیحی و تاریخ کلیسا دو فرضیه مهم در باره عیسی مسیح وجود دارد: یکی اینکه مسیح هرگز ازدواج نکرده است و همواره مجرد مانده است. دوم اینکه اساساً با توجه به تصویری که مسیحیت از مسیح و همچنین زندگی جنسی و زناشویی دارد، ایشان نمی‌توانست و نباید ازدواج می‌کرد. جالب آنکه در انجیل‌ها هیچ اشاره‌ای به مجرد یا تاهل مسیح نشده است. در انجیل متی خود او به کسانی اشاره می‌کند که به خاطر ملکوت آسمان از ازدواج خودداری کرده و مجرد مانده‌اند (متی ۱۹: ۱۰-۱۲). اما درباره خود چیزی نمی‌گوید. پولس هم در نامه به قرنتیان، مجرد را بر تاهل ترجیح می‌دهد و به مجرد خودش اشاره می‌کند ولی به مجرد مسیح اشاره‌ای نمی‌کند (قرنتیان، ۷: ۱ و ۷) مسئله‌ای که برای کازانتزاکیس اهمیت دارد این است؛ که کلیسا، از یک‌سو به شدت بر انسانیت کامل عیسی تأکید کرده است و از سوی دیگر منکر برخی ویژگی‌های مهم انسانی در او شده است. او می‌پرسد اگر مسیح کاملاً انسان است، پس تکلیف مسئله جنسیت و امور جنسی و وسوسه‌های آن به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر انسان چه می‌شود. در واقع کازانتزاکیس با تأکید بر مسائل جنسی می‌خواهد این نقص تصور کلیسا از انسانیت مسیح را به رخ بکشد. بنابراین در آخرین وسوسه مسیح، با شخصیتی متفاوت از مسیح مواجهیم که حکایت از درد و اضطرابی جانکاه از کشمکش‌ها و وسوسه‌ها در او دارد. کشمکش میل به زندگی و برخورداری از لذت‌ها و کامیابی‌ها؛ از جمله لذت جنسی، و شوق سرسپردگی به اجرای فرمان خدا در فداشدن و شهادت. کازانتزاکیس می‌گوید: «کشمکش میان تن و جان، عصیان و مقاومت، سازش و تسلیم و دست آخر، یکی شدن با خدا که هدف متعال این کشمکش می‌باشد، عروجی بود که مسیح به آن دست یازید» (کازانتزاکیس، ۱۳۶۲، ۸).

کازانتزاکیس، بر آن است که از مسیح، سیمایی بشری و انسانی، همچون دیگر انسانها ارائه دهد. به همین جهت؛ محروم‌شدن او از کام‌جویی‌های زندگی را، ظلم در حق او می‌داند (کازانتزاکیس، ۱۳۶۲، ۷۵). مورتون لویت<sup>۱</sup> می‌گوید مسیح کازانتزاکیس در تشویش، در تنش‌های بین جسم و روحش، بیشتر شبیه انسان است. (Levitt, 1980: 68) در آخرین وسوسه مسیح، عیسی تصمیم می‌گیرد به صومعه رود تا در آنجا با خدایش تنها شود و در درون صومعه در زیر باله‌های او پناه گیرد. (کازانتزاکیس، ۱۳۶۲، ۶۶). در بین راه پیرزنی به او می‌گوید: خدا را در صومعه‌ها نمی‌توان یافت، بلکه جایش در خانه آدمهاست. آن جایی که زن و شوهر، بچه، پختن، دعوا و آشتی باشد. خدا هم آنجاست (همان، ۷۰). جدال و کشمکش بین خدای خانگی و خدای صومعه، کشمکشی است که در طول داستان، مسیح با آن مواجه است. این وسوسه تا آخرین

لحظات زندگی بر بالای صلیب نیز به سراغش می‌آید: «روح ابلیس در یک لمحہ چشم‌انداز فریب‌آلود، زندگی آرام و دلنوازی را بر او گشود» (کازانتزاکیس، ۱۳۶۲، ۹). مسیح پنداشت که زندگی راحت و آرام انسانها را در پیش گرفته است. همسرانی برگزیده و ازدواج کرده و بچه‌دار شده است. خشنود بود از اینکه به مسیر نجات دنیا و مردم نرفته و از محرومیتها و شکنجه‌ها و صلیب رهایی یافته است (همان، ۴۱۹-۴۶۰). اما پس از لحظاتی چشمانش را می‌گشاید و از این آخرین وسوسه نیز گذر می‌کند و پیمان ناشکنی خود را بر خداوند اثبات می‌کند. فریادی پیروزمندانه سر می‌دهد: «وظیفه به انجام رسیده است» (همان، ۴۶۹-۴۷۰).

در مسیح بازمصلوب نیز، مانولیوس دچار وسوسه می‌شود. بین ازدواج و تشکیل زندگی و انجام رسالت نجات‌بخشی خود در جدال و کشمکش درونی است. در این داستان نیز بیوه‌زنی هست که نقش مریم مجدلیه را ایفا می‌کند و مانولیوس در نقش مسیح نسبت به او دچار وسوسه‌ای گناه‌آلود می‌شود؛ اما به یاری خداوند از دام وسوسه شیطان نجات می‌یابد. (کازانتزاکیس، ۱۳۸۵، ۱۶۳-۱۶۴).

به‌طور کلی برای کازانتزاکیس سه مسئله انسانی خیلی اهمیت دارد: (۱) رابطه بین جسم و روح؛ (۲) تعالی انسان به سوی خدا؛ (۳) ضرورت مطلق آزادی انسان. هر سه مسئله با هم ارتباط تنگاتنگ دارند و تمام و کمال در شخصیت مسیح در آخرین وسوسه تحقق می‌یابند. نکته مهم اینجاست که وسوسه‌شدن برای تحقق آنها اجتناب‌ناپذیر است.

از دیدگاه کازانتزاکیس، انسان در تنش بین جسم و روح، خداگونه می‌شود. او در کتاب «باغ سنگی»، از من درونش سخن می‌گوید که رنج می‌برد و برای آزادی از تمامی آنچه علفهای هرز می‌نامد می‌ستیزد (کازانتزاکیس، ۱۳۹۶، ۸). بنابراین می‌توان گفت کشمکش و جدال درونی در روایت کازانتزاکیس از مسیح، در واقع کشمکش خود او هم هست که در نوشته‌هایش منعکس شده است. او در کتاب گزارش به‌خاک یونان، از دوست داشتن جسم و روح خود و ستیز برای آشتی این دو می‌گوید، و بر آن است که نشان دهد این دو نیرو نه تنها دشمن هم نیستند بلکه همراه هم‌اند (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷، ۳۱۶).

به باور کازانتزاکیس، هر انسانی، نیمه خدا و نیمه انسان است؛ هم روح است و هم جسم. از این‌رو، راز مسیح، تنها راز یک آیین خاص نیست، رازی جهانی است. جدال میان خدا و انسان، با شوق برای همسازی، در درون هر کس خود را نشان می‌دهد. چنین جدالی، اغلب، ناآگاهانه است و دیری نمی‌پاید. اما، در وجود آنها که شب و روز بر «وظیفه متعال» چشم دوخته‌اند، ستیز بین روح و جسم بی‌امان رخ می‌دهد و ممکن است تا دم مرگ ادامه یابد (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷، ۳۱۳). مسئله سوم، یعنی آزادی انسان نیز با ایستادن ارادی او در برابر وسوسه‌های سرکش محقق می‌شود. در واقع می‌توان گفت؛ در مسیح کازانتزاکیس، بشریت فرصتی دوباره می‌یابد تا تبدیل

جسمش به جان را انتخاب کند، و انتخاب آدم را جبران نماید.

کازانتزاکیس در گزارش به خاک یونان، از ملاقات با کشیشی در صومعه یاد می‌کند که بسیار بر او تأثیرگذار بوده است و از سفارش‌های او به عنوان هدیه‌ای گرانبها یاد می‌کند (همان، ۳۲۸). خلاصه سخن پدر یواکیم این است که: در راه رسیدن به بهشت باید از دوزخ و برزخ زمینی گذشت. انسان برای رسیدن به خدا یا خدایی شدن، نباید خود را از لذت‌های دنیوی محروم کند، بلکه آنها را بچشد ولی خوارشان کند. بداند که انسان است و انسان در ابتدا این قدرت که به کمال متعال دست پیدا کند را ندارد. مگر اینکه آرام آرام خود را از وسوسه‌ها دور کند. اگر روح با تن آمیخته نشود، هیچ‌یک آرامش نمی‌یابند. بداند تا خدا به زمین هیبوط نکند، انسان نمی‌تواند به آن دست پیدا کند. و سرانجام بداند که مبارزه زمینی یکی از راههای مهم رسیدن به خداست (همان، ۳۲۷-۳۲۸).

با این همه به نظر می‌رسد کازانتزاکیس در اهمیت دادن به جسم گرچه از سنت مسیحی فراتر رفته است اما به پای کشیش یواکیم نمی‌رسد. او در ادامه گفتگوش با کازانتزاکیس می‌گوید: زمانی می‌رسد که دین مسیح قدمی به جلو خواهد نهاد. همه وجود انسان را در آغوش خواهد گرفت، نه فقط روح را. رحمت مسیح گسترش می‌یابد. بدن را همچون روح تقدس می‌بخشد. می‌فهمد که این دو دشمن یکدیگر نیستند بلکه همراه هم‌اند (همان، ۳۲۸).

## ۲. نقد مسیحیت نهادینه

کازانتزاکیس، چون حق طلبی انجیل به دست، با نوشتن رمان مسیح باز مصلوب، به سراغ جامعه ارتدوکس خود می‌رود تا مگر بتواند از دل جامعه در حال پوسیدن یونان، اجتماعی زنده برآورد. او دو نوع مسیحیت را از هم جدا می‌کند. نخست، مسیحیتی که طعم فقر و محرومیت را چشیده و مظلوم واقع شده، و دیگر مسیحیتی که دمساز و توجیه‌گر قدرت و ثروت است. یک گروه مربوط به مسیحیانی است که سه عنصر مهم نشانگر هویت آن‌هاست و آن، رنج، فقر و آزادی است. و گروه دیگر، مسیحیانی که سه عنصر، آنها را از دین جدا کرده است. آن سه عنصر، زر، زور و تزویر است که موجب سرسپردگی و دین‌فروشی آنان شده است. آن سه عنصر محوری مسیحیت در گروه اول - رنج، فقر و آزادی - از دل انجیل استخراج می‌شود تا مسیحیت مبارز آرمان کازانتزاکیس را بسازد.

در نگاه کازانتزاکیس، کلیسا که باید نقش محوری را در ترویج آموزه‌های مسیح و رشد اخلاق ایفا کند، خود عامل انحطاط اخلاقی جامعه شده است. در قرون وسطی کلیسا افزون بر خشونت و جهل، به فساد مالی و اخلاقی وسیعی دچار شد و بدون انضباط اخلاقی بر مردم فرمان می‌راند. هر اسقفی به دلخواه خود عملی می‌کرد. بتدریج قبح مفاسد اخلاقی به جهت رابطه برخی کشیشان با زنان متعدد از بین رفت (پالمر، ج ۱، ۱۳۹۶، ۶۶). از جمله دستورات مهم حضرت عیسی (ع) نادیده گرفتن خواسته‌های دنیوی، فقر، مسکنت و نرم‌خویی بود، در حالی که در رفتار

کشیشان مسیحی چیزی جز کبر، نخوت، تجمل و ثروت‌اندوزی نبود. این رفتار آنها نزد مردم بیشتر ناپسند و زشت جلوه می‌کرد. از این‌رو، سخنان معنوی حضرت عیسی (ع) به جنبش انتقادی علیه پاپ و کلیسا، از سوی مردم بدل گردید (کریمی‌نیا، ۱۳۸۳، ۱۳۴)

رویکرد کازانتزاکیس در پردازش رُمان مسیح بازمصلوب، از ابتدا تا پایان، حاکی از نقد او به عملکرد کلیسا و کشیشان است. منش و رفتار گریگوریس، کشیش آبادی لیکووریسی، مصداقی از نقد او به مسیحیت نهادینه است. در شروع داستان، کشیش، برای اجرای تعزیه مسیح در سال بعد، مانولیوس را که چوپان ارباب آبادی است، با این تأکید که فرد پاکدامنی است، برای ایفاگری در نقش مسیح برمی‌گزیند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۵، ۲۶). از آنجا که مانولیوس نقش مسیح را در زندگی خود تبلور عینی می‌بخشد و راه و رسم مسیح را در پیش می‌گیرد، اولین کسی که با او به مخالفت برمی‌خیزد کشیش آبادی است. رفتار پدر گریگوریس، از سویی کشیشان دوران قرون وسطی را تداعی می‌کند که با حاکمیت خود بر مردم و سرنوشت جامعه از روی کبر و نخوت خود را نماینده خدا می‌دانستند. از دیگرسو، علمای یهود را به یاد می‌آورد که عیسی مسیح به سرزنش و انتقاد از رفتار ریاکارانه آنها پرداخت که به ظاهر شریعت را انجام می‌دهند، اما از امهات شریعت یعنی مهربانی و عدالت بدورند (متی ۱۳: ۱۳-۳۱)

کازانتزاکیس، در رُمان «مسیح بازمصلوب»، دو چهره و سیما از کشیش را که نماینده دو طرز تفکر و برداشت و فهم از انجیل است، در مقابل هم قرار می‌دهد. هر یک از دو کشیش، خود را رهبر دینی مردم می‌دانند. پدرگریگوریس، کشیش آبادی، رهبریش نسبت به مردم در راستای اهداف دنیاطلبانه، برتری‌جویانه و سلطه‌طلبانه اوست؛ درحالی که پدر فوتیس، کشیش آوارگان و پناهجویان، مردی آزاده، روشن‌ضمیر و عدالت‌پیشه است که به آزادی مردمش از یوغ اشغال‌گران و ستمگران و استقرار عدالت و برابری می‌اندیشد، و زندگی خود را وقف نجات مردم کرده است. او مصداق فروتنی در آموزه مسیح است که: «هر که خواهد در میان شما بزرگ شود خادم شما باشد. و هر که خواهد مقدم بر شما شود غلام همه باشد. زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند» (مرقس ۱۰: ۴۲-۴۵)

رویکرد کازانتزاکیس به انجیل، ناظر به پیروی از روش و منش مسیح است که همواره از دوست‌داشتن همسایه و دستگیری نیازمندان می‌گفت. و شرط پیروی از خود را در بخشش به نیازمندان، با رنج درمندان و محرومان همراه‌شدن، و رنج و آزاردیدن در راه عدالت می‌دانست (متی ۵: ۷ و ۱۰؛ ۱۹: ۲۱). همان‌که مصداق آن در این داستان، مانولیوس و کشیش فوتیس رهبر آوارگان و پناهجویان و ستمدیدگان است و نشانی از این ویژگی‌ها در کشیش آبادی لیکووریسی نیست. پدر گروگوریس به‌جای دستگیری از محرومان و آوارگان، سرنوشت آنها را مشیت الهی می‌خواند که بخاطر گناهان به این سرنوشت دچار شده‌اند. او عدالت الهی را در شکاف بین فقیر و غنی می‌داند (کازانتزاکیس، ۱۳۸۵، ۳۹۲)

رُمان مسیح با مصلوب، که با محکومیت مانولیوس، ایفاگر نقش مسیح، توسط کشیش آبادی و حکم مرگ او پایان می‌پذیرد، حاکی از نقد رفتار کلیسا و رهبران آن است. مانولیوس که تنها گناهش حمایت از مردم ستم‌دیده و آواره از ستم و بی‌عدالتی است، از سوی کشیش آبادی تکفیر و بلشویک معرفی شده و به مرگ محکوم می‌گردد (کازانتزاکیس، ۱۳۸۵، ۴۶۹)

### ۳- نقد رهبانیت مسیحی (اخلاق رهبانی)

از دیگر نقدهای کازانتزاکیس، نقد او به اخلاق رهبانی است. او برای قدّيسان احترام و ارزش خاصی قائل بود. از این رو، کتاب سرگشته راه حق را در مورد زندگی فرانسیس آسیزی<sup>۱</sup>، نگاشت و او را منادی عشق به خدا و عشق به همنوع معرفی کرد. او از زندگی برخورداری که داشت دست شست و طریق فقر را برگزید. و گروهی تشکیل داد که به دستگیری فقرا می‌پرداختند و سعی در کاهش رنج و درد آنها داشتند.

رهبانیت رویکردی در اخلاق مسیحی بود که گروهی از مؤمنان مسیحی در قرون اولیه مسیحیت در زندگی خود برگزیدند. در این رویکرد، ترک زندگی و خان‌ومان، برگزیدن عزلت و گوشه‌گیری، ریاضت دادن به جسم برای حفظ ایمان و تقویت روح و برپاساختن صومعه‌ها در بیابان، شیوه‌ای بود که راهبان پیشه خود ساختند. براین بر آن است که: «راهبان مردمانی بودند که در طلب زندگی مسیحی منزّه‌تری، از جامعه و دنیای نفسانی می‌بریدند و تأمل پیشه می‌کردند» (ویلسون، ۱۳۹۴، ۴۵). علامه طباطبایی، در تفسیر المیزان، رهبانیت را بدعتی حسنه می‌داند که اگرچه خداوند آنرا تشریح نکرده، اما مورد رضایت خدا بوده است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۹، ۳۰۵).

کازانتزاکیس، نخستین خواست بزرگش را آزادی، و دومین آنرا تقدّس می‌نامد. او قهرمان قدّیس را الگوی متعال بشر می‌داند (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷، ۷۲). او در دو فصل کتاب گزارش به‌خاک یونان، به زندگی راهبان مسیحی در صومعه‌های کوه آتوس در یونان و صحرای سینا پرداخته است و به ستایش و نقد عملکرد راهبان مسیحی دست یازیده است (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷، ۲۰۲-۲۵۳ و ۲۶۹-۳۲۹). وی، معنویت‌گرایی است که زندگی خشک و سخت راهبان را نمی‌پسندد. و به رهبانیتی دلیستگی دارد که با زندگی و دنیا سر سازگاری و آشتی داشته باشد. وی، در صومعه آتوس در گفتگو با کشیشی راهب به نام ماکاریوس<sup>۲</sup>، می‌گوید: تو زندگی سختی داری و من هم می‌خواهم نجات یابم. اما راهی انسانی‌تر می‌خواهم. کشیش تنها یک راه در پیش پای او می‌نهد: «عروج. بالا رفتن از یک ردیف پله. از یک شکم سیر به گرسنگی، از گلوی سیراب به تشنگی، از شادی به رنج. خداوند بر قلّه گرسنگی و تشنگی و رنج نشسته است. شیطان بر قلّه

1. Francis OF Assisi

2. Makarios

زندگی راحت غنوده است. انتخاب کن» (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷، ۲۴۰-۲۴۱). نیچه از این سختی‌ها به تحقیر جسم و خوارداشت انسان با مفهوم گناه یاد می‌کند و آنها را هدف‌های پلید می‌نامد (نیچه، ۱۳۹۶، ۱۲۰). او می‌گوید: «اگر اهمیت زندگی را نه به زندگی، بلکه به «آخرت» (یعنی به هیچ) حواله دهیم، اصلاً دیگر از زندگی اهمیت آن را گرفته‌ایم» (همان، ۹۳).

رهبانیت که نخست، حرکتی خودجوش و خارج از سازمان کلیسا، و بر زهد، فقر، پاکی و قداست بنیانگذاری شده بود، به مرور از زندگی عیسی (ع) و یاران او فاصله گرفت، و راهبان به تدریج از آن پاکی و خلوص اولیه تهی شدند (رسول زاده، ۱۳۹۰، ۸۸). قرآن کریم، ضمن تأیید رهبانیت اولیه، ادامه مسیر راهبان را رعایت نکردن حق و دور شدن از حقیقت آن می‌داند (حدید: ۲۷). ویل دورانت از راهبانی می‌گوید که غرق در لذت‌جویی‌های دنیایی‌اند: «آنان که بایستی بینویان و فقرا را پدر باشند ... بر غذاهای لذیذ حریص شده‌اند و از خواب نوشین تلذذ می‌جویند ... همه‌شان در شکمبارگی و باده‌خواری غرق شده‌اند» (دورانت، ج ۶، ۱۳۳۷، ۲۴). گریکوری کبیر، نخستین راهبی بود که به مقام پایی رسید. او در امور و مدیریت اموال فردی قوی بود. با روی کار آمدن او، ثروت فراوانی به صومعه‌ها وارد شد و بسیاری از ویژگی‌های رهبانیت، همچون فقر، گرسنگی، نداشتن حاشیه سیاسی و ... کم‌رنگ شد (میرتبار، ۱۳۹۳، ۱۲۰).

نوشته‌های کازانتزاکیس در باره صومعه‌ها و راهبان مسیحی در گزارش به‌خاک یونان، بیانگر این است که او در عین تمجید و ستایش از برخی صومعه‌ها و راهبان، و نوع علاقه‌ای که خود به زندگی قدیسان دارد، به رفتار و نگاه آنها به سعادت و نجات و گناه، رویکردی انتقادی دارد. او رهبانیتی را می‌پسندد که به همه‌چیز عشق بورزد و زندگی خود را وقف خدمت به دیگران نماید، و در نجات مردم از رنج فقر و بی‌عدالتی تلاش نماید، نه اینکه در گوشه‌ای از دنیا و جدای از دیگران، عزلت‌نشین بوده و در فکر نجات خود باشد. «هیچ فرد مسیحی که اهمیت محوری عشق به همسایه را بر اساس پیام کتاب مقدس درک کرده باشد، نمی‌تواند با محدود کردن خود به نوعی رابطه فردگرایانه تنگاتنگ با خداوند، در مورد کسب «رضای الهی» خودفریبی کند» (ترول، ۱۳۷۸، ۱۷۴). ویلسون<sup>۱</sup>، در کتاب دین مسیح، می‌نویسد: «راهبان بسیاری در سده‌های دوازدهم و سیزدهم از عزلت زندگی رهبانی به‌جان آمدند و دیرها را رها کردند و برای خدمت به‌میان مردم آمدند. این راهبان که فرایار (از «فراتر» لاتینی به معنی برادر) نام گرفتند، می‌کوشیدند که بین تعلیم و موعظه در اجتماع و پیروی از یک نظام رهبانی تعدیل یافته موازنه‌ای ایجاد کنند» (ویلسون، ۱۳۹۴، ۷۵).

کازانتزاکیس، رهبانیت موجود زمانش را پوسته‌ای می‌دید که صدف درونش مرده بود. و از این‌رو آن را تهی از روح خلاقه می‌دانست. وی برآن است که: باید به رهبانیت نظمی نو بخشید. و

بار دیگر روح خلاقیت در آن دمید (کازانتزاکیس، ۱۳۹۷، ۲۱۸). به باور کازانتزاکیس، عبادت و گوشه نشینی چاره کار نیست، یک وقتی بود و می توانست زمین ها را به عرش برساند، اما آن زمان دیگر گذشته است. عبادت و گوشه نشینی حالا دیگر ما را از زمین جدا می کند، اما به آسمان نمی رساند، بلکه در نیمه راه و هوا رهایمان می کند (کازانتزاکیس، ۱۳۶۲، ۶۷).

### نتیجه گیری

کازانتزاکیس، در رمان مسیح باز مصلوب، سیمای مسیح را به عنوان الگوی عشق، فداکاری، مبارزه برای آزادی و عدالت و یاری رساندن به محرومان و ستم دیدگان به تصویر کشیده است. در رمان آخرین وسوسه مسیح نیز، مسیح علاوه الگوی عشق و مهربانی، سیمایی مبارزه جویانه و انقلابی یافته، که در پی رهایی مردم از ستم و بی عدالتی است. او در این دو کتاب از مسیح سیمایی بشری و انسانی ترسیم نموده است که همچون دیگران وسوسه می شود و در طول رسالتش، بین انتخاب زندگی راحت، و انجام وظیفه پیامبری و گذشتن از جان برای یاری رساندن به بینوایان و مبارزه با ستمگران در کشمکش و مبارزه های درونی است. او مسیحی را ترسیم می کند که علاوه بر عشق و محبت به انسان ها، به مبارزه و رویایی با ستمگران فرا می خواند. مسیح او در دفاع از بینوایان از برگرفتن تیشه و شمشیر سخن می راند. به باور او نجات بخشی مسیح در فدا شدن به خاطر گناهان مردم نیست. بلکه ستم ستیزی و عدالت جویی و در کنار مردم جنگیدن با ستمگران است.

کازانتزاکیس، با بهره گیری از آموزه های انجیل، رفتار و اخلاق کلیسا، کشیشان، و عامه مسیحیان را به نقد می کشد. انتظار وی از کلیسا و اربابان آن، پیروی از مسیح در عشق و محبت به هموعان، عدالت پیشگی و آزادی خواهی در یاری به مردم در بند ستم و زور است، برای او پذیرفتنی نیست که کشیش در کلیسا مردم را از یاری کردن هموعان بازدارد و در توجیه تبعیض و نابرابری، آن را مشیت جبری خداوند بداند. و به این صورت جامعه را از اخلاق و معنویت تهی سازد. مصداق او در آموزه های مسیح در نقد ریاکاری، رفتار کشیشانی است که دین را ابزار خواسته های دنیوی خود قرار داده اند.

کازانتزاکیس، به راهبان پاک و منزله ارادت داشت. اما رویکرد آنها را در گوشه گیری از دنیا و زندگی در دنیای مدرن، تهی از روح خلاقه ای می دانست که انسان را از زمین جدا کرده ولی به آسمان نمی رساند. به دیگر سخن، معنویت متناسب با عصری که در آن می زیستند، نصیبشان نمی کرد. و از این رو، هیچ نقشی در حل بحران معنوی و اخلاقی دوران مدرن ایفا نمی کردند. به باور او، باید در اخلاق رهبانی تجدیدنظر کرد، و به ثنویت گرایی روح و جسم پایان داد و جسم را همچون روح تقدس بخشید. و این دو را در مسیر رسیدن به معراج معنویت، به یگانگی رساند.

## فهرست منابع

- ۱- کتاب مقدس.
- ۲- قرآن کریم.
- ۳- استید، کریستوفر. (۱۳۸۷). فلسفه در مسیحیت باستان. ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی. چاپ دوم. قم. مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- ۴- اندرسن، سوزان‌لی. (۱۳۸۷). فلسفه کیر کگور. ترجمه خشایار دیهیمی. چاپ دوم. طرح نو.
- ۵- براتل، جورج. (۱۳۸۱). آیین کاتولیک. ترجمه حسن قنبری. قم. مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- ۶- بورونی، علی. (۱۳۸۵). محبت، آموزه اخلاقی اسلام و مسیحیت. فصلنامه اخلاق. شماره چهارم. صص: ۱۲۴-۱۵۲.
- ۷- پالمرو، رابرت روزول. (۱۳۹۶). تاریخ جهان نو. جلد ۱. ترجمه ابوالقاسم طاهری. انتشارات امیرکبیر.
- ۸- پترسون، مایکل و دیگران. (۱۳۷۶). عقل و اعتقاد دینی. ترجمه احمد (آرش) نراقی و ابراهیم سلطانی. چاپ اول. طرح نو.
- ۹- پت فیشر، ماری. (۱۳۸۸). دین در قرن بیست و یکم. ترجمه مرضیه سلیمانی. چاپ اول. تهران. نشر علمی.
- ۱۰- ترول، کریستین دلیو. (۱۳۷۸). معنویت کاتولیک حال و آینده ظهور ویژگی‌های تازه‌ای از سنتی مستدام در پاسخ به تجدد. ترجمه مهرداد وحدتی دانشمند. مجله نقد و نظر. سال پنجم. شماره سوم و چهارم. صص: ۱۸۰-۱۶۵.
- ۱۱- تعالیم کلیسای کاتولیک، (۱۳۹۳). ترجمه احمد رضا مفتاح و دیگران. قم. دانشگاه ادیان و مذاهب.
- ۱۲- خاکی، غلامرضا. (۱۳۸۷). نیکوس کازانتزاکیس، جوینده بی‌باک خدا بر روی خاک. تهران. نشر ریش.
- ۱۳- داستایوسکی، فیودور. (۱۳۸۷). ابله. ترجمه سروش حبیبی. چاپ پنجم. تهران. نشر چشمه.
- ۱۴- دورانت، ویل. (۱۳۳۷). تاریخ تمدن. جلد ۶ (اصلاح دینی). ترجمه احمد آرام [و دیگران]. تهران. نشر اقبال.
- ۱۵- راسل، برتراند. (۱۳۹۷). چرا من مسیحی نیستم. گردآوری: پل ادواردز. مترجم: امیر سلطان‌زاده. چاپ سوم. تهران. نشر علم.
- ۱۶- رسول زاده، عباس. (۱۳۹۰). عرفان و رهبانیت در مسیحیت. معرفت ادیان. شماره سوم. صص: ۷۹-۱۰۹.
- ۱۷- روترو، جوزف. (۱۳۹۵). اخلاق، دین و جامعه خوب. ترجمه سودابه کریمی. چاپ اول. تهران. نشر نگاه معاصر.
- ۱۸- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۶۳). المیزان. جلد ۱۹. ترجمه میر محمد باقر موسوی همدانی. قم.



- ۱۹- کازانتزاکیس، نیکوس. (۱۳۶۲). آخرین وسوسه مسیح. ترجمه صالح حسینی. تهران. چاپ سوم. انتشارات نیلوفر.
- ۲۰- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵). مسیح باز مصلوب. ترجمه محمد قاضی. تهران. چاپ هشتم. انتشارات خوارزمی.
- ۲۱- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۷). گزارش به خاک یونان عرضه به ال گرکور. ترجمه صالح حسینی. تهران چاپ هفتم. انتشارات نیلوفر.
- ۲۲- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴). سرگشته‌ی راه حق. ترجمه منیر جزئی. تهران. نشر امیر کبیر.
- ۲۳- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). آزادی یا مرگ. ترجمه محمد قاضی. تهران. انتشارات خوارزمی.
- ۲۴- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). زوربای یونانی. ترجمه محمد قاضی. تهران. چاپ سوم. انتشارات خوارزمی.
- ۲۵- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶). باغ سنگی. ترجمه قاسم صنعودی. مشهد. چاپ اول. انتشارات شمشاد.
- ۲۶- کازانتزاکیس، هلن. (۱۳۹۷). نیکوس کازانتزاکیس. ترجمه فرزانه قوجلو. تهران. چاپ اول. نشر ماهریس.
- ۲۷- کریدرز، مایکل. (۱۳۷۳). بودا. ترجمه علی محمد حق شناس. چاپ دوم. تهران. طرح نو.
- ۲۸- کریمی‌نیا، محمدمهدی. (۱۳۸۳). همزیستی مسالمت‌آمیز در اسلام و حقوق بین‌الملل. چاپ اول. انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ۲۹- گابریل، اینگبرگ (۱۳۸۸). عدل از دیدگاه مسیحیت. مجله نقد و نظر. سال سوم. شماره دوم و سوم. صص: ۳۱۸-۳۲۹.
- ۳۰- لونوآر، فردریک. (۱۳۹۳). سقراط، عیسی، بودا «سه آموزگار زندگی». ترجمه قدرت الله مهتدی. تهران. چاپ اول. نشر فروزان.
- ۳۱- مفتاح، احمد رضا. (۱۳۹۳). سیر تحول الاهیت اخلاقی کاتولیک. دوفصلنامه‌ی تخصصی پژوهشگاه علوم و حیانی معارج. شماره ۶ صص: ۹۹-۱۱۹.
- ۳۲- مک کواری، جان. (۱۳۸۲). چهره عیسی مسیح در مسیحیت معاصر. ترجمه بهروز حدادی. مجله هفت آسمان. دوره ۵. شماره ۱۷. صص: ۲۳۴-۲۰۵.
- ۳۳- مکینری، رالف. (۱۳۸۶). اخلاق مسیحی. ترجمه محمد سوری و اسماعیل علیخانی. چاپ اول. ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ۳۴- میرتبار، سید مرتضی. (۱۳۹۳). بررسی و نقد جایگاه صومعه در رهبانیت مسیحی. مجله هفت آسمان. دوره ۱۶. شماره ۶۱-۶۲ صص: ۱۰۵-۱۲۴.
- ۳۵- نیچه، ویلهلم فریدریش. (۱۳۹۶). دجال تلاشی برای نقد مسیحیت. ترجمه‌ی سعید فیروزآبادی. تهران. چاپ پنجم. نشر جامی.
- ۳۶- ویلسون، برایان. (۱۳۹۴). دین مسیح. ترجمه حسن افشار. تهران. چاپ پنجم. نشر مرکز.

۳۷- ویلم، ژان پل. (۱۳۷۷). جامعه‌شناسی ادیان. ترجمه عبدالرحیم گواهی؛ نقد و بررسی محمدتقی جعفری. تهران. مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.

38. Augustin (2001), Our Lords Sermon on thremount, In Nicene and Post Nicene Fathers, ed. By Philip. Schaff, Christian Classics Ethernal library, (www. Ccel. Org0.

39. Curran, Charles E. (1987), Christian Ethics, In The Encyclopedia of Religion, ed. By Mircea Eliade, New York.

40. Owens, Lewis. (2005), " Pontius Pilate: Modern Man in Search of a Soul" in Scandalizing Jesus?: Kazantzakis's The last temptation of Christ fifty years on. Darren J. N. Middleton (eds.). London, The Continuum International Publishing Group., pp. 35-46.

41. Levitt, Morton. (1980), the Cretan Glance: The World and Art of Nikos Kazantzakis Columbus: Ohio State University Press.